



مهر دخت

نشریه دو هفتگی بنیاد امید مهر

شماره سه - تیرماه 1395 - چهار صفحه - قیمت: دو هزار تومان (مهارجویان با 50% تخفیف)

بنیاد نباید مدینه فاضله باشد

گزارش خبری

در یکی از روزهای گرم تابستان ما در جلسه تحریریه به دنبال موضوع جالبی برای پرداختن به آن در شماره بعد بودیم، که یکی از اعضا به پیشنهاد روانشناس خود، موضوع تفاوت محیط بنیاد با دنیای بیرون و تفاوت رفتار پرسنل بنیاد با افراد جامعه را مطرح کرد. با توجه به اهمیت این موضوع، تصمیم بر آن شد که در این شماره به آن بپردازیم. در مجموع می توان گفت که بسیاری از مهارت جویان وقتی از محیط بنیاد خارج می شوند و وارد اجتماع می شوند و یا در مکانی مشغول به کار می شوند، با تضادهای رفتاری مواجه می شوند.

مددکار و سرپرست خوابگاه، خانم فاطمه اسلامی، نیز این نظر را تایید می کند و معتقد است: «نوع برخورد پرسنل در بنیاد خیلی متفاوت است. یکی از دلایل این تفاوت هدف از پیش تعیین شده بنیاد است. با توجه به ماموریتی که بنیاد برعهده گرفته چنین رفتاری لازم به نظر می رسد. بنیاد یک سازمان دولتی نیست، بنیاد با یک سری



اهداف خاصی تاسیس شده و جلو می رود. رفتار بنیاد مطابق به گروه هدفی است که پذیرش شده است». خانم اسلامی اصول اولیه کار در بنیاد را برابری، انسانیت، عشقورزی، مهربانی عنوان کرد و گفت: «روابط در بیرون بنیاد غیرقابل انعطاف با ساختاری خشک است؛ اما در بنیاد نوع رفتار پرسنل با توجه به نیازهای مهارجویان، در عین حال که بی شباهت به بیرون نیست، متفاوت است. برداشت اشتباه مهارجویان از رفتار پرسنل باعث می شود در مرحله کاریابی یا کارورزی یا دوره های تخصصی مهارجویان به مشکل برخوردند». خانم اسلامی گفت: «بنیاد خانه دوم شماست و ما اعضای یک خانواده هستیم و به هم نزدیکیم اما چارچوب ها همیشه وجود خواهند داشت. مسئولیت پذیری، رعایت ادب، احترام متقابل، خط قرمز هایی است که در بنیاد وجود دارد. ما سعی می کنیم از این زمان به بعد محیط بنیاد را به محیط بیرون نزدیک کنیم. گاهی اوقات ممکن است مهارجویان رفتاری اشتباهی داشته باشند و بازخوردهایی دریافت کنند، اما این بازخورد را نمی پذیرند. ما نمی توانیم انتظار داشته باشیم که کارفرما مثل بنیاد تاخیر موجهه یا غیرموجهه مهارتجو را بپذیرد. در محیط کار تو متعهد به کارت هستی.» «قرار نیست اینجا برای مهارجویان مدینه فاضله و یک محیط آزمایشگاهی غیرواقعی بسازیم». سرپرست

خوابگاه برنامه هایی را برای پیاده کردن این اهداف ترسیم کرد و گفت: «بعد اول، کار روی مهارجویانی است که به آموزش و فرصت بیشتر برای یادگیری و آماده شدن نیاز دارند تا با مسئولیت پذیری بیشتر آشنا شوند. می شود از آنها انتظار مسئولیت پذیر بودن را داشت. بعد دوم، آن از نظر من آشنا ساختن مهارجویان با اهداف و انتظارات واقعی بنیاد است. برای مثال مهارجویان با از دست دادن زمانی از کلاس هایشان احساس خطر نمی کنند و آموزش های بنیاد را جدی نمی گیرند.»

آقای افشین زمانی یکی از روانشناسان بنیاد نیز در این خصوص گفت: «بنیاد محیطی خاص برای آموزش و توانمندسازی دختران است، بنابراین باید متفاوت از جوامع بیرون باشد. در اینجا احترام به حقوق انسان ها از اولویت های کاری ما است. در صورتی که در خارج از بنیاد شاید اینگونه نباشد». وی ادامه داد: «همه انسان ها قبل از انتخاب شغل خود و شروع آن باید آموزش های لازم را ببینند، شاید همه این آموزش ها مطابق با رضایت آن ها نباشد. اما بدون شک بخشی از موفقیت بستگی به محیط و آموزش دارد و بخش دیگر آن وظیفه خودمان است. ما باید خودمان را در جهت زندگی بهتر سوق دهیم». یکی دیگر از روانشناسان خانم شراره حقیریان نیز در این خصوص گفت: «در اصل شرایط واقعی شرکت در نهادهای سازمانی در بیرون از بنیاد سخت تر از بنیاد است. برای نزدیک کردن شرایط داخل بنیاد با بیرون باید سخت گیری هایی را مطابق با واقعیت های بیرون بنیاد، اعمال کرد. به طور مثال باید در مورد حضور مهارجویان در کلاس های مختلف فشار بیشتری به آنها آورد...»

این مطلب ادامه دارد

سامره رحیمی، هانیه کوچکی، زهرا خانی و زینب موسوی



افطاری کودکانه

خبر

طی تماسی که خانم حالتی با خانم فلی پور برقرار کردند، از ایشان درخواست کردند که به یک شیرخوارگاه افطاری دهند. از آنجایی که خانم فلی پور با شیرخوارگاه ترکمان آشنا بودند، آنجا را پیشنهاد کردند. در جهت تعامل هر چه بیشتر مهارتجویان گروه های هجده و نوزده، بنیاد امید مهر طی اقدامی انسانی دو تن از اعضای عبور گروه هجده؛ خانم زینب موسوی و گروه نوزده؛ خانم طاهره جعفری به جمع آوری هزینهی شیرخشک برای شیرخوارگاه ترکمان از پرسنل و دیگر مهارتجویان اقدام کردند. در مجموع طی سه روز مبلغ یک میلیون و سیصد هزار تومان جمع آوری شد. پس از تهیه شیرخشکها، خانمها زینب موسوی و طاهره جعفری به همراه آقای امید دیلمی به شیرخوارگاه رفتند و شیر خشک ها را تحویل دادند. مسئولین شیرخوارگاه ترکمان نیز استقبال گرمی از این نمایندگان امیدمهر کرده و برای این عمل خیر از امید مهر تشکر نمودند.



زینب موسوی



همه با هم، همه برنده

گفت و گو

ارتباطات انسانی با وجود پیشرفت چشمگیر تکنولوژی های ارتباطی-اطلاعاتی در قرن بیست و یکم، هنوز هم مشکلات و پیچیدگی های خاص خود را داراست. در همین راستا و به بهانه اختلافات پیش آمده بین مهارتجویان

میان گروه هجده و نوزده و مطرح کردن موضوع چگونگی ارتباط موثر با استاد ارتباط موثر بنیاد امید مهر، آقای افشین رهنما، به گفت و گو نشستیم. گزیده ای از این گفتگو را در زیر می خوانید:

ارتباط موثر چیست؟ توضیح مختصری راجع به آن بدهید

ارتباط چهار مولفه دارد: پیامی که فرستاده می شود، بازخورد یا پاسخی که دریافت می شود، فرستنده ای که پیام را منتقل می کند، گیرنده ای که پیام را دریافت می کند. برای اینکه اطمینان پیدا کنیم پیام درست منتقل شده باید ببینیم چه بازخوردی دارد؟ با سوالاتی که می پرسیم و با دقتی که روی کلام گیرنده می کنیم، به این نتیجه می رسیم که پیام درست منتقل شده است. پس مهمترین رکن یک ارتباط پیام است.

چه ارتباطی موثر است؟

ارتباطی که بتواند پیام را به درستی منتقل کند. پیام را مناسب سن شخص، مناسب با وضعیت جغرافیایی انتخاب کنیم. برای مثال اگر برویم انگلستان، بخواهیم پیامی را منتقل کنیم، نمی توانیم فارسی صحبت کنیم، پس پیامها باید متناسب با جغرافیا و زمان آن باشد. مثلا می خواهیم با گفتن جوکی کسی را شاد کنیم در حالی که در مجلس عزاداری هستیم. صحیح نیست، باید توجه کنیم در محیطی که ارتباطی را برقرار می کنیم نباید پارازیتی وجود داشته باشد، زیرا باعث شود این پیام مخدوش شود. برای مثال جای شلوغی نباشد. در واقع گیرنده را در نظر می گیریم و بازخورد خوبی دریافت می کنیم ارتباط موثر شکل می گیرد.



چگونه می‌توان خشم را کنترل کرد؟

بهترین راه برای کنترل خشم و عملکرد صحیح ایجاد یک وقفه بین حس عصبانیت و عکس العمل پس از آن است.

چگونه می‌توان بین اعضای دو گروه ارتباط مناسبی برقرار کرد؟

اولین قدم برای برقراری یک ارتباط درست همان پنجره ی برنده برنده است؛ این که اعضای یک گروه خود را برتر از اعضای گروه دیگر نبینند و اشتباه یکی از اعضای گروه را به کل گروه نسبت ندهند؛ علاوه بر این باید فاصله‌ی ارتباطی بین خود را رعایت کنند.

فرزانه قاسمی

برنده مسابقه داستان نویسی مشخص شد

مسابقه

در شماره قبل مسابقه داستان نویسی برگزار شد و دوست خوبان خاتم ملیکا امیری در مسابقه شرکت کردند و به عنوان برنده انتخاب شدند. ضمن تشکر از ایشان، به زودی جایزه ای طی مراسمی به وی اهدا خواهد شد. داستان وی در زیر به صورت کامل چاپ می شود.

ستاره در خواب ناز بود که با صدای ترسناک و عجیب و غریبی از خواب پرید. به اطرافش نگاه کرد به نظرش همه چیز عادی بود. فکر کرد حتما خیالاتی شده و بیخودی ترسیده است. چشمانش را بست اما همین که خواست دوباره بخوابد، ناگهان صدای مهیبی مانند شلیک گلوله به گوشش رسید. ستاره به شدت ترسیده بود نمیدانست چه شده‌است؟ بلندشد و به سمت در اتاق دوید. در را باز کرد شاخه‌ی درختی را جلوی پاهایش حس کرد. همه چیز غیر عادی به نظر می‌رسید. به سمت در ورودی قدم برداشت اما هیچکس در خانه نبود. وقتی در را باز کرد، باغی جلوی چشمانش نمایان شد. ستاره مات و مبهوت خیره به صحنه‌ی روبه‌رویش ماند. درخت بزرگی در میان خانه‌اشان قد علم کرده بود و ریشه و شاخه‌های آن فضای خانه را پر کرده بود. ستاره متعجب مانده بود. اینجا کجاست؟ من کجاستم؟...

وارد باغی بی انتها شد، درخت‌هایی با میوه‌های متنوع با گل‌های زیبای بهاری و رنگ‌هایی دلنشین. کلبه‌ای که از دور نمایان بود، توجه ستاره را جلب کرد. وارد کلبه شد، کلبه با شمع‌های زیادی روشن شده بود. هر لحظه شمع‌ها کوچک و کوچکتر می‌شدند. از پله‌های پوشیده با تارهای عنکبوت بالا رفت، ناگهان صدای باز شدن در را شنید. به سرعت وارد اتاقی شد و خود را در زیر تختی فرسوده پنهان کرد. صدای پا نزدیک و نزدیکتر می‌شد. از جایی که پنهان شده بود فقط دو پای پشمالوی قهوه ای رنگ به چشمش خورد. نفسش را در سینه حبس کرده بود. نمی‌دانست باید چکار کند. گویا خرسی در آن کلبه زندگی می‌کرد. ستاره با رفتن خرس از اتاق، خود را از آن پنجره‌ای که در آن نزدیکی بود پایین انداخت و نفس‌نفس زنان از کلبه دور شد. در مسیر به رودخانه‌ای خروشان رسید. ماهی‌های رنگارنگی در آن شنا می‌کردند، پاهای خود را روی سنگ‌هایی که درون رودخانه مانند لاک‌پشت‌های غول پیکر به نظر می‌رسید، گذاشت. وقتی می‌خواست ماهی زیبایی را بگیرد، پایش لغزید و درون رودخانه افتاد. ستاره دست و پا زنان سعی می‌کرد خود را کنار رودخانه برساند اما جریان رودخانه چنان زیاد بود که این اجازه را به او نمی‌داد. آب همانطور ستاره را با خود به ناکجاآباد می‌برد. صدایی به گوش می‌رسید انگار آبشاری در راه بود، ستاره گیج و متعجب مانده بود چطور می‌توانست خود را از این مخمصه نجات دهد. او ناگاه از ارتفاعی به پایین پرت شد...

صدای مادر به گوش می‌رسید که می‌گفت: ستاره بیدار شو داری خواب می‌بینی نترس من کنارتم. ستاره از اینکه همه‌ی آنها خواب بود خیلی خوشحال شد. مادرش را در آغوش گرفت و چشم‌های خود را بست. این بار به آرامی و آسودگی خاطر خوابید.

حرکت در رودخانه خروشان

داستان

دنباله‌دار

...مریم در همین فکر ها بود که صدای در را شنید و مادرش خطاب به او می‌گفت: « مگه نمیشنوی که دارن در میزنن ببین کیه؟ »
- باشه الان باز میکنم دیگه.

در را باز کرد زن همسایه روبرویی بود که با مادرش کار داشت ، بعد از سلام و احوالپرسی او را به داخل دعوت کرد زن همسایه با خوشحالی گفت: «مریم جون مبارکه شنیدم که دیگه تو هم داری به سلامتی میری خونه شوهر» مریم با خنده‌ای مصنوعی گفت : « خیلی ممنون ایشالله قسمت لیلا شما هم بشه.»

-خیلی ممنون دخترم.



زن همسایه از پله‌های حیاط به طرف خانه رفت همین که مریم خواست در حیاط را که نیمه باز مانده بود، ببندد با دیدن صحنه‌ای چشمان غمگینش پر از اشک شد شاید صحنه‌ای بود که همیشه آرزویش را داشت (دختر و پسری را دید دست در دست هم و دوشادوش هم قدم بر می‌دارند و بدون هیچ دغدغه و غمی از صحبت‌های یکدیگر لذت می‌بردند) آه پر حسرتی کشید. با خودش گفت: «ای کاش او نیز می‌توانست مانند آنها باشد و مرد زندگی‌اش را خودش انتخاب کند.» در را بست دوباره جارو به دست به کارش ادامه داد و اینبار با برخورد کلوخ به پایش سرش را بلند کرد. پسر همسایه‌شان را دید که به او اشاره می‌کند. خوشحال شد. خوشحالی که با دیدن او همیشه پر از اضطراب بود ولی آن نیز برایش غنیمت بود با عجله گفت:

- رسول تو رو خدا برو آگه کسی ببینه خیلی بد میشه برو بالا پشت بوم منم الآن میام باشه .

- پس زود بیا کار مهمی باهات دارم... (این داستان ادامه دارد)

فریده قاری زاده

غذا و دیگر هیج

طنز

از آغاز ماه رمضان، تا به امروز از امیر مسعود تغذیه پور کارشناس بو و مزه درخواست کردیم که به طور نامحسوس با ما همکاری کنند. پس از گذشت بیست روز ایشان نظر خود را در مورد غذاهایی که هوای رمضان در نوشته ای به ما اعلام کردند:

ناهارخوری شگفت زده شدم. طبق آمار هایی که پیش سرو می شد، با محاسباتی سریع پیش بینی کردم که با پرسنل باید غذای کمتری در هر روز سرو شود، اما مدیریت مجموعه مطرح کردم، با آغاز ماه رمضان آمار رسید. پس از پیگیری های صورت گرفته و چک کردن موسسه نشده است. این موضوع هنوز به عنوان معمایی



«از آغاز حضورم در بنیاد امید مهر با دیدن جمعیت زیاد از ورودم به من دادند در روزهای عادی تعداد صد عدد غذا آغاز ماه رمضان و روزه دار بودن تعدادی از مهارتجویان با مورد عجیبی رو به رو شدم که سریعاً این موضوع را با غذاهای سرو شده در هر روز به صد و پنجاه تا دویست عدد دوربین های مدار بسته متوجه شدیم کسی از بیرون وارد حل نشده باقی مانده است»

تأثیرات غذا ها بر مهارتجویان و پرسنل پرداختم. با تغذیه پور افزود: «با کشف آمار بالای غذای سرو شده، به آغاز ماه مبارک رمضان متوجه تغییراتی در مهارتجویان و پرسنل شدیم که با ادامه ی تحقیقات سر نخ هایی را در غذاهای این ماه یافتیم: در یکی از روز های ماه مبارک رمضان متوجه خواب آلودگی غیر عادی مهارتجویان شدیم. البته گزارش هایی از واحد آموزش به دست من رسیده بود که هر روز تعدادی از مهارتجویان در حالت خواب رفته در اتاق لانج، زیر میز های ناهار خوری و در کلاس ها پیدا می شده اند، اما آن روز وضعیت متفاوت بود، طی بررسی متوجه شدیم که تعداد بالایی از مهارتجویان در کلاس ها حاضر نشده اند. تیمی برای یافتن مهارتجویان بسیج شدند. جالب اینجاست که طی این بررسی ها به جز اتاق لانج و سالن ناهار خوری، تعدادی از مهارتجویان درون کانال کولر یافته شدند. با ادامه ی بررسی ها متوجه شدیم غذای آن روز «آب دوغ خیار» بوده است. در ادامه ی روز به اتاق ها سر زدیم، در کلاس ها متوجه خواب آلودگی اساتید شدیم، در اتاق های مشاوره، روانشناس و مهارتجو هر دو هم زمان به خواب رفته بودند و همچنین یک نفر از مهارتجویان در سرویس های بهداشتی به خواب رفته بود. تأثیرات غذاهای ماه رمضان البته به همینجا ختم نمی شود. در روز دیگری که صف طولی پشت در سرویس های بهداشتی تشکیل شده بود و کلاس ها کنسل شد، علت را در هندوانه ی سرو شده به عنوان ناهار یافتیم. متأسفانه مهارتجویان و پرسنل برای بر طرف کردن گرسنگی خود، در خوردن هندوانه زیاده روی کردند که صد البته تأثیرات آن بر کسی پوشیده نیست.»

در ادامه تغذیه پور خواهش کرد در مورد تأثیرات خوراک لوبیا بیش از این او را تحت فشار قرار ندهیم چرا که او نتیجه را به شکل مکتوب به مدیریت اعلام کرده است و موضوع به شکل محرمانه ی در حال بررسی است.

کوشا جعفری، زهره خانی



عشق و دیوانگی

متن ادبی

روزی همه‌ی فضایل‌ها و تباهی‌ها دور هم جمع شدند. آنها از بیکاری خسته و کسل شده بودند، خسته و کسل‌تر از همیشه. ناگهان "ذکاوت" ایستاد و گفت: بیایید یک بازی کنیم مثلاً قایم باشک، همه از این پیشنهاد شاد شدند. "دیوانگی" فوراً فریاد زد: من چشم می‌گذارم... من چشم می‌گذارم و از آنجایی که هیچ کس نمی‌خواست به دنبال دیوانگی برود همه قبول کردند او چشم بگذارد به دنبال آنها بگردد. دیوانگی جلوی درختی رفت و چشم هایش را بست و شروع کرد به شمردن... یک... دو... سه... چهار... همه رفتند تا جایی پنهان شوند. "لطافت" خود را به شاخ ماه اویزان کرد. "خیانت" داخل انبوهی از زباله‌ها پنهان شد. "اصالت" در میان ابرها مخفی گشت. "هوس" به مرکز زمین رفت. "دروغ" گفت: زیر سنگی می‌روم اما به ته دریا رفت. "طمع" داخل کیسه‌ای که دوخته بود مخفی شد و دیوانگی همچنان مشغول شمردن بود. هفتاد و نه... هشتاد... هشتاد و یک... همه پنهان شدند به جز "عشق" که همواره مردد بود و نمیتوانست تصمیم بگیرد و جای تعجب هم نیست...!!! چون همه می‌دانیم که پنهان کردن عشق مشکل است. در همین حال دیوانگی به پایان شمارش می‌رسد. نود و پنج... نود و شش... نود و هفت... هنگامی که دیوانگی به صد رسید عشق پرید و در بوته گل رز پنهان شد، دیوانگی فریاد زد: دارم میام... دارم میام... اولین کسی را که پیدا کرد "تنبلی" بود؛ زیرا تنبلی، تنبلی‌اش آمده بود جایی پنهان شود و لطافت را یافت که به شاخ ماه اویزان بود. دروغ ته چاه... هوس در مرکز زمین... یکی یکی همه را پیدا کرد... جز "عشق".

او از یافتن "عشق" ناامید شده بود. "حسادت" در گوشه‌هایش زمزمه کرد؛ تو فقط باید عشق را پیدا کنی... او پشت بوته گل رز است. دیوانگی شاخه‌ی چنگک ماندنی را از درخت کند و با شدت و هیجان زیاد آن را در بوته گل رز فرو کرد... دوباره و دوباره این کار را تکرار کرد تا اینکه با صدای ناله‌ای متوقف شد. عشق از پشت بوته بیرون آمد،...!!! اما با دستهایش صورت خود را پوشانده بود و از میان انگشتانش قطرات خون بیرون می‌زد. شاخه‌ها به چشمان عشق فرو رفته بودند. او نمی‌توانست جایی را ببیند. او کور شده بود. دیوانگی گفت: "من چه کردم؛ من چه کردم؛ چگونه می‌توانم تو را درمان کنم؟" "عشق" پاسخ داد: تو نمی‌توانی مرا درمان کنی، اما اگر میخواهی کاری کنی راهنمای من شو. و اینگونه شد که از آن روز به بعد "عشق" کور است و "دیوانگی" همواره در کنار اوست.

نویسنده: نامعلوم

جمع آوری کننده: فریده قاری زاده

خبر

درگذشت کارگردان محبوب

هفته گذشته، خبر درگذشت کارگردان بزرگ سینمای ایران، آقای عباس کیارستمی، سینمای ایران و جهان را آشفته کرد. تبعات این خبر به بنیاد امید مهر هم کشیده شد. خالق "طعم گیلاس" طی سالیان متمادی همکاری نزدیکی با بنیاد امید مهر داشته است. ایشان تعدادی از عکس‌های هنری خود به بنیاد هدیه کردند تا به نفع بنیاد به فروش رسد. آقای کیارستمی به عنوان یکی از برترین کارگردان‌های سینمای ایران و جهان شناخته شده و آثار سینمایی متعددی را از خود به جا گذاشته که از مهم‌ترین آنها؛ طعم گیلاس، خانه دوست کجاست، کلوزآپ، کپی برابر اصل، باد ما را خواهد برد و غیره است. وی همچنین در دیگر عرصه‌های هنری مانند شعر، عکاسی، طراحی و گرافیک فعالیت داشته و مسئولیت امور سینمایی کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را نیز بر عهده داشته است. مراسمی برای یادبود و بزرگداشت وی در بنیاد امید مهر برگزار شد.



زهرآ خانی